



An approach to the theologians' view on the necessity of the caliph being a Quraysh and its relation to the negation of tribal superiority in the Hadith and the Quran (verse thirteen of Surah Al-Hujurat)

Hadi Gholamrezai^{a*}

^a Graduated with a PhD in Quran and Hadith Sciences from Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

KEYWORDS

the Twelve Caliphs,
Verse 13 of Surah Al-Hujurat,
the Imam being from Quraysh,
Principle of Lutf

Received: 09 February 2025;
Accepted: 10 May 2025

Article type: Research Paper
DOI: 10.22034/thr.2025.2052990.1081

ABSTRACT

According to verse 13 of Surah Al-Hujurat, no tribe is superior to another tribe, and the only criterion for superiority is 'piety'. But according to the narration of the 'Twelve Caliphs', all the successors of According to the theologians and based on the hadiths of the "Twelve Caliphs", all successors of the Prophet of God (PBUH) and the Imams of the Islamic Ummah must be from the Quraysh tribe or the Prophet's family until the Day of Judgment. The question is, given the necessity of presenting hadiths to the Quran, what is the relationship of this narration to the thirteenth verse of Surah Al-Hujurat? Is it against it or does it not contradict it? Here, we answer this question using a library-based approach and descriptive-analytical method. According to this research, the requirement that the Imam and Caliph be from Quraysh does not contradict the Quran; because being a Quraysh in the caliphate and imamate is the way to recognize the Imam and Caliph, not a condition, and being a Quraysh is an example of the principle of lutf. In other words, 'Qurashi' in the hadiths of the Twelve Imams is a title that is not itself the subject of imamate and caliphate, but rather refers to the real subject, namely the Caliphs and Imams chosen by God.

* Corresponding author.
E-mail address: agahadi@yahoo.com
©Author





رهیافتی بر دیدگاه متکلمان درباره لزوم قرشی بودن خلیفه و نسبت آن با نفی برتری قبیله در حدیث و قرآن (آیه سیزده سوره حجرات)

هادی غلامرضائی الف*

الف فارغ التحصیل دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران، agahadi@yahoo.com

واژگان کلیدی	چکیده
خلفای اثنی عشر، آیه شعوبیه، قرشی بودن امام، قاعده لطف	مطابق آیه سیزدهم سوره حجرات هیچ قبیله‌ای بر قبیله دیگر برتر نیست و تنها ملاک برتری «تقوا» است. این از یک سو و از سوی دیگر، به باور نوع متکلمان و بر اساس روایات «خلفاء اثنی عشر» همه جانشینان پیامبر خدا (ص) و امامان امت اسلامی باید تا قیامت از قبیله قریش یا خاندان پیامبر باشند. سؤالی که پیش می‌آید این است که با توجه به لزوم عرضه احادیث به قرآن، این روایت با آیه سیزدهم سوره حجرات موسوم به «آیه شعوبیه» چه نسبتی دارد؟ آیا مخالف آن است و در نتیجه باید کنار گذاشته شود یا با آن منافاتی ندارد و قابل جمع است؟ در این مقاله با شیوه کتابخانه‌ای و روش توصیفی - تحلیلی به این سؤال پاسخ می‌دهیم. مطابق این پژوهش تعارض حدیث با آیه بدوی و ظاهری است و نه مستقر و واقعی و در نتیجه، احادیث لزوم «قرشی بودن» امام و خلیفه با قرآن منافاتی ندارد؛ چراکه اولاً قرشی بودن در خلافت و امامت «طریقت» دارد و نه «موضوعیت». ثانیاً «قرشی» در احادیث ائمه اثنی عشر «عنوان مشیر» است.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۲۱	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۲۰	
مقاله علمی پژوهشی	

۱. مقدمه

مطابق روایاتی که به قولی در حد تواتر معنوی یا اجمالی اند، (احمدی نورآبادی، ۱۳۹۴ ش، ۱۳۲) قرآن به‌عنوان معیار تشخیص حدیث صحیح معرفی شده است. برای نمونه، از پیامبر خدا (ص) نقل شده است: «إِنَّكُمْ سَيَجِيئُكُمْ زَوَاةٌ، فَمَا وَافَقَ الْقُرْآنُ فَخُذُوا بِهِ وَمَا كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ فَدَعُوهُ». (طبری، بی تا، ۶۷/۲۵) امام صادق (ع) نیز در همین زمینه فرموده‌اند: «كُلُّ شَيْءٍ مَزْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ كُلُّ حَدِيثٍ لَا يُؤَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرُفٌ». (کلبینی، ۱۴۰۷ ق، ۶۹/۱) هرچند این معیار در احادیث فریقین آمده اما اکثر علمای اهل تسنن برخلاف اکثر علمای شیعه، آن‌ها را معتبر ندانسته‌اند. (احمدی نورآبادی، ۱۳۹۴ ش، ۱۴۳) قائلان به اعتبار روایات عرض نیز درباره این که پذیرش حدیث در گروهی موافقت آن با قرآن است یا عدم مخالفت آن کفایت می‌کند، باهم اختلاف دارند؛ (احمدی نورآبادی، ۱۳۹۴ ش، ۱۹۵-۲۱۱) اما لزوم مخالف نبودن قدر متیقن است و در این نوشتار همین معیار قرار می‌گیرد.

با توجه به این که قرآن و سنت هر دو از وحی الهی سرچشمه می‌گیرند (النجم: ۲-۵) و خداوند از تناقض و اختلاف به دور است، (النساء: ۸۲) مخالفت حدیث با قرآن یعنی یکی از این دو، منشأ الهی ندارد. این از یک سو و از سوی دیگر، با توجه به نقل متواترانه قرآن و تحریف‌ناپذیری آن و در نقطه مقابل، وجود روایات جعلی و گمانه تحریف و تصحیف روایات،

روشن است که در صورت بروز اختلاف میان حدیث و قرآن، باید به قرآن اعتماد کرد و حدیث را اگر قابلیت تأویل عقلایی ندارد، کنار گذاشت.

قرآن کریم، به ویژه آیه ۱۳ سوره حجرات، با تأکید بر آفرینش همه انسان‌ها از یک مرد و زن، بر وحدت بنیادین نژاد بشر و برابری ذاتی همه انسان‌ها تأکید می‌کند. قرآن هرگونه تبعیض و برتری جویی بر اساس نژاد، قومیت، ملیت، رنگ، زبان و سایر ویژگی‌های ظاهری را نفی می‌کند و تنها ملاک برتری در نزد خداوند را تقوا می‌داند. این از یک سو و از سوی دیگر، روایتی در منابع عامه و خاصه وجود دارد که بر لزوم قرشی بودن خلفای پیامبر و امامان امت تا قیامت تأکید می‌کند. با توجه به لزوم عرضه احادیث به قرآن این سؤال مطرح می‌شود که روایت خلفای اثنی عشر با آیه ۱۳ سوره حجرات که از آن با عنوان «آیه شعوبیه» نیز یاد می‌شود، چه نسبتی دارد؟

پرسش اصلی نوشتار حاضر این است که چگونه می‌توان باور متکلمان مبنی بر لزوم قرشی بودن خلیفه را با نفی برتری قبیلگی در قرآن تطبیق داد؟ آیا این دو مفهوم باهم در تضاد هستند یا می‌توان آن دو را به نوعی باهم جمع کرد؟ در مقام پاسخ به سؤال اصلی، این پرسش‌های فرعی مطرح می‌شوند: ۱. روایت لزوم قرشی بودن خلیفه تا چه میزان معتبر است؟ ۲. مفاد آیه ۱۳ سوره حجرات چیست؟ ۳. بین آن روایت و این آیه چه نسبتی وجود دارد؟ ۴. آیا می‌توان برای قرشی بودن خلیفه توجیهی غیر از برتری قبیلگی ارائه داد؟ ۵. دلیل اصرار بر قرشی بودن خلیفه در روایت چیست؟

این موضوع از چند جهت حائز اهمیت است. اولاً، این مسئله ارتباط مستقیمی با یکی از مهم‌ترین مباحث کلامی دین اسلام، یعنی مسئله امامت و خلافت دارد؛ ثانیاً، درک صحیح این موضوع به فهم بهتر ما از آموزه‌های قرآنی و نبوی در زمینه برابری و عدالت اجتماعی منجر می‌شود و شبهه‌ای که در این زمینه ممکن است مطرح شود را برطرف می‌کند. درباره آیه سیزدهم سوره حجرات شاهد سه مقاله هستیم: «اسلام برتری نژادی را محکوم می‌کند» در مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، (سال نهم، ۱۳۴۷ ش، شماره ۱۲) «الگوی دعوت به تقوا در آموزه‌های جهان‌شمول قرآن با تأکید بر آیه ۱۳ سوره حجرات» از محسن فریورینگانه، مجتبی قادری‌نسب و بشیر سلیمی (همایش جهان‌شمولی آموزه‌های قرآنی و روایی، ۱۳۹۸ ش) و «قرآن دست‌مایه‌ی مساوات یا غیریت‌سازی: گفتمان‌های مدرن جهان اسلام و تفسیر اجتماعی آیه‌ی ۱۳ سوره حجرات» از سید محمدهادی گرامی. (مطالعات قرآنی و فرهنگ اسلامی، سال ۶، ۱۴۰۱ ش، شماره ۲) درباره حدیث خلفای اثنی عشر نیز آثار متعددی تاکنون به نگارش درآمده است: کتاب «من حدیث النبّی یكون لهذه الأُمَّة اثنا عشر قَیْمًا» از سیدمرتضی عسکری، پایان‌نامه «خلفاء اثنا عشر از دیدگاه اهل سنت» از عوض‌علی رحیمی، (کارشناسی ارشد، دانشگاه جامعه المصطفی العالمیه، ۱۳۸۳ ش) مقاله «احادیث اثنا عشر در منابع سه قرن نخست شیعه» از محمدرضا وهابی و در نقد ادعای ایتان گلبرگ مبنی بر متاخر بودن باور شیعه به دوازده امام، (علوم حدیث، ۱۳۹۰ ش، شماره ۵۹) مقاله «شناخت امامان حق از امامان جور بر پایه شاخصه‌ها با محوریت احادیث نبوی ائمه اثنا عشر» از کریم مؤمنی، (امامت‌پژوهی، ۱۳۹۲ ش، شماره ۱۲) کتاب «دوازده جانشین: پژوهشی در باب احادیث خلفای اثنی عشر» و مقالاتی همچون «حدیث دوازده جانشین»، (کلام اسلامی، ۱۳۹۳ ش، شماره ۹۲) «دوازده امامی بودن، اصل مشترک مذاهب اسلامی» (مشرق موعود، ۱۳۹۸ ش، شماره ۴۹) و... همگی از غلامحسین زینلی، مقاله «بازخوانی احادیث خلفای دوازده گانه پیامبر با تأکید بر منابع اهل سنت» از محمدرضا نورمحمدی (اندیشه نوین دینی، ۱۳۹۰ ش، شماره ۲۷)، مقاله «بررسی مصداق خلفای دوازده گانه در احادیث رسول خدا» از حسین جلالی نوبری؛ (سومین کنگره

بین‌المللی فرهنگ و اندیشه دینی، ۱۳۹۵ ش) و کتاب «حدیث خلفای اثناعشر و امامت اهل بیت» از کریم مؤمنی اما در هیچ‌کدام از آن‌ها نسبت این روایت با آیه ۱۳ سوره حجرات بررسی نشده؛ بنابراین، نوشتار حاضر گام نخست در این زمینه است.

در این مقاله نخست حدیث خلفای اثنی عشر را از جهاتی همچون نقل‌های مختلف و منابع آن بررسی می‌کنیم، سپس به آرای متکلمان درباره لزوم قرشی بودن خلیفه‌نگاهی می‌اندازیم، در ادامه، آیه ۱۳ سوره حجرات، سبب نزول و دلالت آن بر نفی برتری قبیلگی را بررسی می‌کنیم و در پایان می‌کوشیم نسبت این حدیث با آیه شعوبیه را تبیین کنیم.

۲. حدیث قرشی بودن خلیفه

مطابق روایتی که در منابع عامه و خاصه نقل شده، پیامبر خدا فرموده‌اند: «الْأُمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ؛ امامان پس از من دوازده نفرند که همگی از قریش‌اند». هرچند این حدیث از صحابه مختلفی همچون سلمان فارسی، عبدالله بن مسعود، انس بن مالک، وهب بن عبدالله، عبدالله بن عمرو بن العاص، سعد بن ابی وقاص، عمر بن خطاب و... نقل شده و ابن حزم تعبیر «هذه رواية جاءت مجيء التواتر» را درباره آن به کار برده (ابن حزم، ۱۴۱۶ ق، ۶/۳) اما راوی اصلی آن جابر بن سمره است. این روایت با تعبیر مختلفی همچون «خلیفه»، (احمد بن حنبل، ۱۴۱۶ ق، ۴۰۱/۳۴) «امیر»، (بخاری، ۱۴۱۰ ق، ۷۰/۱۱) «والی»، (حاکم نیشابوری، ۱۴۳۵ ق، ۴۰۶/۶) «قیّم» (طبرانی، بی تا، ۲۵۶/۲) و «امام» در منابعی همچون صحیح بخاری، صحیح مسلم، جامع ترمذی، سنن ابوداود، سنن ابن ماجه، مسند احمد بن حنبل و... از اهل تسنن و کفایة الاثر خزّاز قمی، الغیبه نعمانی، امالی، خصال، عیون اخبار الرضا (ع) و کمال الدین صدوق، الغیبه طوسی و... از شیعه نقل شده است.

مطابق این روایات، دین اسلام و در نتیجه مسئله امامت، خلافت، ولایت و... تا قیامت پابرجا است. نکته مهم این است که همه امامان و خلفا تا قیامت باید از قبیلۀ قریش باشند؛ به گونه‌ای که اگر فقط دو نفر در دنیا باقی بمانند و یکی از آنان قرشی باشد، همو باید متولی مسئله امامت و خلافت شود. (احمد بن حنبل، ۱۴۱۶ ق، ۴۰۱/۳۴؛ بخاری، ۱۴۱۰ ق، ۳۵/۱۱؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۳۵ ق، ۴۰۶/۶)

در رابطه با این روایت چند نکته حائز اهمیت است:

۱. هرچند راوی اصلی این روایت جابر بن سمره است اما به علت سروصدا و غوغایی که در هنگام سخنرانی پیامبر به پا شده، او انتهای حدیث یعنی «کلهم من قریش» را خودش از پیامبر خدا نشینده است. مطابق برخی از نقل‌ها از پدرش (بخاری، ۱۴۱۰ ج ۷۰/۱۱) و در نقل‌های دیگر از افرادی همچون عمر بن خطاب که در آن جلسه پشت سر او نشسته بودند درباره آن سؤال کرده و آنان به او گفته‌اند که پیامبر فرمود: «کلهم من قریش»؛ (طبرانی، بی تا، ۲۵۶/۲)

۲. شواهد و قرائنی همچون سروصدای احتمالاً اعتراضی صحابه در هنگام سخنرانی پیامبر و همچنین نقل واحد «کلهم من بنی هاشم» از قندوزی حنفی، (۱۴۱۶ ق، ۳۱۵/۲) برخی را در رابطه با صدور «کلهم من قریش» از پیامبر خدا مردد کرده است؛ (احمدی میانجی، ۱۴۱۹ ق، ۷۲۷/۳؛ غلامرضائی، ۱۴۰۳ ق، ۱۲۶-۱۲۹)

۳. هرچند این روایت در منابع متعدد و متقدم شیعه نقل شده اما برای آن نقل مستقل شیعی یافت نشد. به نظر می‌رسد علمای شیعه این روایت را از منابع عامه و در مقام احتجاج با آنان بر سر مسئله لزوم دوازده‌گانه بودن ائمه و اتمام حجت نقل کرده‌اند. برای نمونه، نعمانی پیش از ذکر این احادیث گفته است: «ثُمَّ إِنَّا وَجَدْنَا أَصْحَابَ الْحَدِيثِ مِنْ

الْعَامَّةِ بَعْدَ هَذَا قَدْ رَوَوْا فِي كُتُبِهِمْ مِنْ طُرُقٍ شَتَّى ذَكَرُوا الْأَثْنِي عَشَرَ إِمَامًا أَوْرَدْنَاهَا فِي هَذَا الْبَابِ عَلَى حَسَبِ مَا انْتَهَى إِلَيْنَا مِنْهُ زِيَادَةٌ فِي تَأْكِيدِ الْحُجَّةِ عَلَى الْمُخَالِفِينَ وَالشَّاكِّينَ». (نعمانی، ۱۳۹۷ ش، ۱۰۲) شیخ طوسی نیز ذکر این احادیث را با جمله «فَمِمَّا رُوِيَ فِي ذَلِكَ مِنْ جِهَةِ مُخَالِفِي الشَّيْعَةِ» آغاز کرده. (طوسی، ۱۴۱۱ ق، ۱۲۷) چنانکه فضل بن حسن طبرسی نیز دقیقاً به همین دلیل محاجه با اهل تسنن اقدام به نقل این احادیث کرده است: «فَمِمَّا جَاءَ مِنَ الْأَخْبَارِ الَّتِي نَقَلَهَا أَصْحَابُ الْحَدِيثِ غَيْرَ الْإِمَامِيَّةِ فِي ذَلِكَ وَصَحَّحُوهَا». (طبرسی، ۱۳۹۰ ق، ۳۸۱)

۴. در منابع شیعه به جای «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» شاهد تعبیری همچون از اهل بیت، ذریه، طینت و فرزندان پیامبر بودن امامان دوازده گانه یا از نسل امام حسین (ع) نه تن از آنان هستیم: «مِنْ أَهْلِ بَيْتِي»، (هلالی، ۱۴۰۵ ق، ۹۰۵/۲) «هُمْ عِزَّتِي مِنْ لَحْمِي وَ دَمِي»، (صفار، ۱۴۰۴ ق، ۵۰) «مِنْ وُلْدِي»، «إِنَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنِي عَشَرَ إِمَامًا هُدَى مِنْ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّهَا»، (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ۵۳۲/۱ و ۵۳۴) «أَوْلَاهُمْ أَنْتَ يَا عَلِيُّ، وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ» (ابن بابویه، ۱۳۶۳ ش، ۱) و «اثْنِي عَشَرَ إِمَامًا تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ». (همان، ۵۲۹)

۵. در کتاب سلیم تعبیر «كلهم من قريش» و مشابه آن در احادیث پیش گویی پیامبر خدا از به قدرت رسیدن بنی امیه پس از ایشان آمده است: «إِنِّي رَأَيْتُ عَلَى مِنْبَرِي هَذَا اثْنِي عَشَرَ كَلْهَمٍ مِنْ قُرَيْشٍ، رَجُلِينَ مِنْ وَلَدِ الْحَرْبِ بِنِ امِيَّةٍ وَ عَشْرَةَ مِنْ وَلَدِ الْعَاصِ بْنِ أُمِيَّةٍ كَلْهَمٍ ضَالٍ مُضَلٍّ، يَرُدُّونَ أُمَّتِي عَنِ الصِّرَاطِ الْقَهْقَرِيِّ»، (هلالی، ۱۴۰۵ ق، ۹۶۵/۲) «اثْنِي عَشَرَ إِمَامًا مِنْ قُرَيْشٍ مِنْ قَوْمِهِ يَعَادُونَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ يَمْنَعُونَهُمْ حَقَّهُمْ» (همان، ۷۰۹) و «اثْنِي عَشَرَ إِمَامًا مِنْ أُمَّةِ الضَّلَالَةِ [عَلَى مِنْبَرِهِ] يَرُدُّونَ النَّاسَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى». (همان، ۷۷۳) احادیثی که آیه ﴿وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يُدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ﴾ (قصص: ۴۱) را تداعی می کنند. روایاتی همچون «يَهْلِكُ النَّاسُ هَذَا الْحَيِّ مِنْ قُرَيْشٍ» (بخاری، ۱۴۱۰ ق، ۵۲/۶؛ نیشابوری، ۱۴۱۲ ق، ۲۲۳۶/۴) که در منابع عامه همچون صحیحین آمده نیز ناظر به بنی امیه هستند. (کلبانی، ۱۴۲۸ ق، ۲۵)

با کنار هم قرار دادن نکات بالا این گمانه به ذهن خطور می کند که پیامبر خدا خلفای خود و امامان امت را از نسل خود معرفی کرده اند اما عمداً یا سهواً بین این حدیث و حدیث پیش گویی ایشان درباره بنی امیه خلط شده و متن رایج کنونی در واقع ترکیبی از این دو حدیث است. این گمانه نیز هست که این حدیث در راستای کنار زدن انصار از خلافت به این شکل درآمده باشد. ابن خلدون در ادله لزوم قرشی بودن خلیفه در هر زمان و مکانی تردید و تشکیک کرده و این شرط را محصول ضرورت زمان و تمرکز عصبیت در قریش در آن زمان و مکان خاص دانسته است. (ابن خلدون، ۱۳۷۵ ش، ۳۷۴/۱) محمد عماره نیز ریشه این حدیث را به قرن سوم برگردانده و این شرط را مسئله ای سیاسی دانسته و نه دینی. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۳ ش، ۲۴۰)

عباراتی همچون «الْأُمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ ... النَّاسُ تَبَعَ لِقُرَيْشٍ وَ قُرَيْشٌ أُمَّةُ الْعَرَبِ» که در کتبی همچون کتاب سلیم نقل شده در مقام نقل قول از قرشیان و تمجید آنان از خود است؛ هر چند آنان این عبارات را از قول پیامبر خدا نقل کرده اند. (هلالی، ۱۴۰۵ ق، ۶۳۶/۲) سخن امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۱۴۴ نهج البلاغه مبنی بر این که «إِنَّ الْأُمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ، عَرَسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ، لَا تَصْلُحُ عَلَي سِوَاهُمْ وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ» نیز می تواند ناظر به واقعیت خارجی یعنی قرشی بودن امامان از ذریه پیامبر باشد؛ نه صدور فقره «كلهم من قريش» از پیامبر خدا در رابطه با معرفی خلفای خود و امامان؛ به ویژه که در ادامه لزوم هاشمی بودن امام را بیان کرده است. سخن دیگر حضرت در خطبه ۶۷ مبنی بر

این که مهاجران در سقیفه و در مقابل انصار «اَحْتَجُّوا بِالشَّجَرَةِ وَ اصْأَعُوا التَّمْرَةَ» مؤید این احتمال است. با قطع نظر از صحت و سقم این گمانه، برابر حدیث جابر، خلفای پیامبر و ائمه همگی باید از قبیله قریش باشند. یکی دیگر از ادله قرشی بودن امام از نگاه عامه، اجماع صحابه است. به باور آنان حدیث نبوی «الائمه من قریش» اگر چه خبر واحد است ولی از آن جاکه ابوبکر در رد خلافت انصار به آن استدلال کرد و اصحاب، اعم از مهاجرین و انصار، با او مخالفت نکردند، مفاد حدیث مورد اجماع قرار گرفته است. (ابن حزم، ۱۴۱۶ق، ۷/۳؛ ربانی، ۱۳۹۲ش، ۱۵۷)

قریش مقارن ظهور اسلام یکی از مهم‌ترین قبایل عرب در حجاز بود. مطابق مشهور هر فردی که نسلش به نضربین کنانه، جد دوازدهم پیامبر خدا برسد، قرشی است. برخی نیز فهربن‌مالک، جد دهم حضرت را ملاک قرشی بودن دانسته‌اند. (کحاله، ۹۴۸/۳) در زمان ظهور اسلام، قریش ۲۵ طایفه داشت که برخی در مناطق هموار مکه (قریش بطحاء) و برخی دیگر در کوه‌ها ساکن بودند. قرشیان به تجارت مشغول بودند و سفرهای تجاری فراوانی، به‌ویژه دو سفر تابستانی و زمستانی سالانه داشتند (قریش: ۲) و بازارهای معروفی همچون عکاظ را اداره می‌کردند. این قبیله به دلیل متمدن بودن و آشنایی با امور حکومتی، از دیگر قبایل عرب متمایز بود؛ به همین دلیل، امور کعبه همچون آب‌رسانی به زائران، مهمانداری، کلیدداری و نگهداری از اموال آن توسط آنان انجام می‌شد و در نتیجه، اقتصاد و سیاست آنان به کعبه گره خورده و قریش یکی از قدرتهای اصلی آن عصر و مصر شده بود. (آیتی، ۱۳۶۹ش، ۲۱-۲۷)

نکته مهم برای ما در این نوشتار این است که با توجه به «اجماع مرکب» این قطعی است که پیامبر خدا خلفای خود و امامان امت را در گروهی، اعم از قبیله یا ذریه خودشان، منحصر کرده‌اند و در هر صورت، این سؤال پیش می‌آید که ویژه‌سازی یک قبیله یا خاندان و تفضیل آنان در امر خلافت و امامت با آیه ۱۳ سوره حجرات چه نسبتی دارد؟

۳. متکلمان و شرط قرشی بودن خلیفه

اهل تسنن اعم از اشعریه و ماتریدییه، همه شیعیان، برخی از معتزله و جمهور مرجئه معتقدند که امام حتماً باید از قریش باشد. شافعی، ابوحنیفه و احمدبن حنبل غیرقرشی را شایسته امامت ندانسته‌اند. در نقطه مقابل، جمیع خوارج از جمله اباضیه، جمهور معتزله و برخی از مرجئه بر این باور بوده‌اند که امام لازم نیست قرشی باشد و هرکه مطابق کتاب و سنت عمل کند، می‌تواند خلیفه شود. (اشعری، ۱۴۰۱ق، ۴۶۱-۴۶۲؛ ابن حزم، ۱۴۱۶ق، ۸-۶/۳؛ جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۳ش، ۲۳۹) البته خوارج هر چند شعار مساوات سرداده‌اند اما فقط یک‌بار با یک ایرانی به‌عنوان خلیفه بیعت کردند که آن هم بلافاصله به خاطر عرب نبودن او پشیمان شدند و از خود او خواستند فردی عرب را برای این کار پیدا کند! برخی هر چند قائل به وجوب قرشی بودن خلیفه نبوده‌اند اما قرشی را نسبت به غیرقرشی اولی دانسته و گفته‌اند در صورت ترس از فتنه، امامت غیرقرشی هم جایز است. به اعتقاد ابوعلی جبائی اگر از قریش کسی برای امامت شایستگی نداشت، نوبت به غیر قریش می‌رسد. به باور برخی اگر امر دایر شد بین قرشی و مثلاً حبشی، تقدم حبشی واجب است؛ زیرا عزل او در صورت انحراف آسان‌تر است! (قاضی عبدالجبار، بی تا، ۲۳۴؛ ابوشباب، ۱۴۲۶ق، ۱۹۰-۱۹۲؛ جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۳ش، ۲۳۹ و ۲۴۰) اختلاف دیگری که در این زمینه رخ داده این است که امام باید از کدام طایفه از طوایف قریش باشد. اهل تسنن، جمهور مرجئه و گروهی از معتزله بین طوایف قریش فرقی نگذاشته‌اند. راوندیه آن را منحصر به نسل عباس بن عبدالمطلب، شیعه آن را مختص به نسل امیرالمؤمنین (ع)، گروهی ویژه نسل جعفر بن ابی طالب (ع) و برخی منحصر در نسل حضرت عبدالمطلب (ع) دانسته‌اند. ابن حزم از فردی اردنی نام برده که

معتقد بوده امام حتماً باید از بنی امیه باشد. چنانکه یکی از فرزندان عمر بن خطاب نیز با هدف اثبات انحصار خلافت به فرزندان ابوبکر و عمر کتابی را تألیف کرده است. (ابن حزم، ۱۴۱۶ ق، ۳/۶-۸؛ بغدادی، ۱۴۰۱ ق، ۲۷۵ و ۲۷۶؛ سبحانی، ۱۳۸۷ ش، ۱۲۰ و ۴۲۳) ابوزهرة نیز معتقد است قرشی بودن شرط افضلیت خلیفه است و شرط صحت خلافت نیست. از جمله ادله او مبنی بر این ادعا روایتی منقول از پیامبر خدا (ص) در کتب عامه از جمله صحیحین است که در آن گفته شده هر که به حکومت رسید، هر چند عبدی حبشی باشد، از او اطاعت کنید. (ابوزهرة، ۱۹۹۶، ۸۰) در نقطه مقابل، برخی معتقدند روایت عبد حبشی مربوط به فرماندهان جنگ یا فقط صرف فرض و برای افاده مبالغه است؛ به خاطر همین، با روایات لزوم قرشی بودن خلیفه تعارضی ندارد. (ایجی، بی تا، ۸/۳۵۰) برخی نیز قرشی بودن را شرط کمال دانسته اند و صحت انعقاد خلافت را به آن مشروط نکرده اند. (کعبی و الهام، ۱۳۹۳، ۳۹) به باور قاضی عبدالجبار اگر در میان قریش فردی شایسته برای امامت یافت نشود، با توجه به وجوب نصب امام برای اجرای حدود و احکام، فردی صالح از غیر قریش به امامت نصب می شود؛ زیرا قرشی بودن همچون عقل و عدل از شروط اساسی امامت نیست؛ بلکه این شرط به خاطر صلاحیت بیشتر آن ها یا اطاعت مردم از آن ها بوده است. در نقطه مقابل برخی معتقدند: مطابق حدیث نبوی «الأئمة من قریش» همیشه در قریش فردی شایسته برای امامت وجود دارد. قاضی ضمن بعید شمردن خلو قریش از فرد شایسته، این که حدیث چنین مفهومی داشته باشد را قبول ندارد. (قاضی عبدالجبار، بی تا، ۲۳۹-۲۴۲)

۴. مفاد آیه سیزده سوره حجرات

سوره حجرات مدنی و صدو هفتمین سوره ای است که بر پیامبر خدا نازل شده. (معرفت، ۱۳۸۴ ش، ۷۹) درباره آیه سیزده این سوره اختلاف است که آیا نزول آن در مکه بوده یا همانند مابقی آیات این سوره، در مدینه نازل شده است. (طباطبایی، ۱۳۹۰ ق، ۱۸/۳۰۵) ریشه این اختلاف به سبب نزول های مختلفی که برای آن بیان شده، (واحدی، ۱۴۱۹ ق، ۴۱۰-۴۱۲) برمی گردد:

۱. بلال حبشی در روز فتح مکه از سوی پیامبر انتخاب شد تا بر روی کعبه اذان بگوید. عتاب بن اسید وقتی بلال را بر روی بام کعبه دید، گفت: خدا را شکر که پدرم زنده نیست و این روز را نمی بیند! حارث بن هشام نیز با تمسخر گفت: آیا محمد مؤذنی بهتر از این کلاغ سیاه پیدا نکرد؟ جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد. (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳ ق، ۴/۹۷؛ ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹ ق، ۱۰/۳۳۰۶)

۲. ثابت بن قیس به دلیل سنگینی گوشش، همیشه نزدیک پیامبر خدا می نشست. یک روز دیر رسید و دیگر جایی برای نشستن نزدیک حضرت نبود. با وجود این، به سمت جلو رفت. یکی از حاضران اعتراض کرد و گفت: چرا در مکانی که جا است نمی نشیند و این گونه پا بر گردن ما می گذارد؟ ثابت با اشاره به مادر او که در دوران جاهلیت از زنان بدنام بود، گفت: پسر فلان زن هستی؟ آن مرد از خجالت سرش را پایین انداخت. پیامبر وقتی این سخن را شنید، خطاب به او فرمود: به چهره های این جمعیت نگاه کن. ثابت نگاهی انداخت. حضرت پرسید چه می بینی؟ او عرض کرد: چهره های سفید، سرخ و سیاه. حضرت فرمود: بدان که تو بر هیچ یک از این افراد برتری نداری مگر به واسطه دین و تقوا. سپس آیه نازل شد. (سمرقندی، ۱۴۱۶ ق، ۳/۳۲۹)

۳. روزی پیامبر خدا در یکی از بازارهای مدینه غلام سیاهی را دیدند که به فروش گذاشته شده بود. غلام می گفت:

خرید من شرط دارد و خریدار باید اجازه بدهد نمازهای پنج‌گانه را با پیامبر بخوانم. یکی با این شرط او را خرید. حضرت در هر نماز واجب، غلام را در مسجد می‌دید تا اینکه روزی خریدار شدند که غلام در حال احتضار است. پیامبر به بالین او رفتند و در همین حال، غلام جان سپرد. حضرت شخصاً غسل، کفن و دفن او را انجام دادند. اصحاب با دیدن این صحنه ناراحت شدند. مهاجران گفتند: ما خانه و دیار خود را ترک کردیم اما هیچ‌یک از ما چنین لطفی را از پیامبر ندیدیم. انصار نیز گفتند: ما به او پناه دادیم و اموال خود را به او بخشیدیم، اما حضرت غلام حبشی را بر ما ترجیح داد. در این هنگام آیه نازل شد. (ثعلبی، ۱۴۲۲ق، ۸۷/۹)

۴. ابوهند غلام بنی‌بیاضه بود. آنان او را به پیامبر خدا بخشیدند. حضرت از آنان خواست که یکی از دخترانشان را به عقد ابو هند در بیاورند. آنان گفتند: آیا دختران ما با بردگان ما ازدواج کنند؟ آیه نازل شد. (قرطبی، ۱۳۶۴ش، ۳۴۰/۱۶) به قرینه واژه «لِتَعَارُفُوا» متوجه می‌شویم موضوع آیه تفاوت‌های ظاهری انسان‌ها باهم است. با توجه به این نکته، اهانت ثابت بن قیس نمی‌تواند سبب نزول باشد. شاید همان‌طور که گفته شده این ماجرا در حقیقت سبب نزول آیه یازدهم این سوره باشد؛ (واحدی، ۱۴۱۹ق، ۴۰۹) هر چند از یک طرف اشاره ثابت به رنگ‌های مختلف مردم در پاسخ به سؤال پیامبر با آیه سیزده سازگار است و از طرف دیگر مشخص نیست که چرا ثابت که به خاطر اهانت توبیخ شد، در پاسخش به رنگ چهره‌ها اشاره می‌کند! شاید مادر آن مرد یا خود او سیاه‌پوست بوده و همین مسئله باعث اهانت ثابت شده است. قضیه ازدواج ابوهند نیز مربوط به مسئله آزاد و برده بودن یا افزون بر این، مرتبط با شغل او یعنی حجامت‌گری بوده است. امری که غیر از تفاوت‌های ظاهری مردم باهم است. البته با توجه به این که اغلب برده‌ها سیاه‌پوست بوده‌اند بعید نیست که همین امر علت مخالفت بنی‌بیاضه بوده است.

سوره حجرات در سال نهم هجری نازل شده (عاملی، ۱۳۸۵ش، ۳۱۷/۸) اما پیامبر در سال پنجم رفتاری مشابه رفتارشان با آن غلام را هنگام وفات سعد بن معاذ که از انصار بود نیز داشته‌اند؛ (ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ۳۹/۳ و ۳۳۰) بنابراین، ادعای ناراحتی انصار از پیامبر به خاطر ترجیح یک غلام حبشی بر آنان نمی‌تواند درست باشد. شاید آنان توقع داشته‌اند که پیامبر نسبت به تک‌تک آنان در هنگام وفات همین رفتار را داشته باشند؛ توقعی که با شرایط پیامبر به‌عنوان رهبر جامعه اسلامی سازگار نبوده است.

نزول این سوره در سال نهم با اذان گفتن بلال در فتح مکه در سال هشتم نیز سازگاری ندارد. به نظر می‌رسد با توجه به اشاره پیامبر خدا به این آیه در سخنرانی روز فتح مکه، (قمی، ۱۳۶۳ش، ۳۲۲/۲؛ ابن‌ابی‌حاتم، ۱۴۱۹ق، ۳۳۰۶/۱۰) سوره حجرات یا دست‌کم بخشی از آن زودتر از سال نهم نازل شده است.

درباره «ذکر و انثی» در این آیه نیز اختلاف است. برخی قائلند حضرات آدم و حوا مراد هستند. مطابق این قول، خداوند همهٔ ما انسان‌ها را از یک پدر و مادر آفریده؛ بنابراین، همگی در اصل و اساس یکی هستیم و دلیلی ندارد به خاطر تفاوت‌های ظاهری که از اختیار ما بیرون هستند بر یکدیگر فخر فروشی کنیم. (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳ق، ۹۶/۴؛ طوسی، بی‌تا، ۳۵۲/۹) مطابق قول دوم، منظور از «ذکر و انثی» در این آیه «مَاءَ الرَّجُلِ وَ مَاءَ الْمَرْأَةِ» هر فرد است و با توجه به شباهت همهٔ انسان‌ها در آفریده شدن از چنین امور ناچیزی، جایی برای فخر فروشی برخی بر برخی دیگر به دلیل اموری همچون نسب و قبیله باقی نمی‌ماند. (طبری، بی‌تا، ۸۸/۲۶؛ ماتریدی، ۱۴۲۶ق، ۳۳۶/۹؛ فخر رازی، ۱۴۳۰ق، ۱۱۲/۲۸)

اختلاف دیگر دربارهٔ معنای «شعوب» و «قبائل» است. (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ۳۷۴/۴؛ طباطبایی، ۱۳۹۰ق،

۳۲۵/۱۸) برای ما مهم این است که قبائل جمع قبیله است و شامل قریش می‌شود؛ بنابراین، مطابق نص این آیه هیچ قبیله‌ای از جمله قبیله قریش بر سایر قبایل برتری ندارد و تنها ملاک برتری تقوا است. درباره این که تعلق افراد به قبایل مختلف هیچ‌گاه مایه برتری نیست یا گاهی می‌تواند برتری فردی را بر فرد دیگر به ارمغان بیاورد، میان مفسران اختلاف است. به باور برخی همچون شیخ طوسی اگر دو نفر از جهت دینی باهم برابر باشند، عقلاً پیر را بر جوان، پدر را بر پسر، فرزند پیامبر را بر فرزند غیر پیامبر، فرزند عالم را بر فرزند غیر عالم برتری می‌دهند؛ (طوسی، بی‌تا، ۳۵۲/۹) اما فخررازی موافق نیست و معتقد است هر چند مردم بین دو نفری که در دین باهم مساوی هستند به خاطر اموری همچون «نسب» فرق می‌گذارند و یکی را بر دیگری ترجیح می‌دهند، اما این دو نفر در نزد خدا هیچ رجحانی بر هم ندارند؛ چراکه خداوند فرموده ﴿وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ (النجم: ۳۹) و شرافتِ نسب اکتسابی نیست و با سعی و تلاش به دست نمی‌آید. (فخررازی، ۱۴۳۰ ق، ۱۱۲/۲۸)

چکیده سخن این که مطابق آیه شعوبیه:

- همه انسان‌ها از یک زن و مرد آفریده شده‌اند و در نتیجه، باهم مساوی هستند؛
- تعلق انسان‌ها به ملیت‌ها و قبایل مختلف فقط در راستای شناخت آنان از هم است و نباید سبب تفضیل، برتری دادن یا افضل دانستن برخی بر برخی دیگر شود؛
- تنها چیزی که می‌تواند مایه فضیلت انسانی بر انسان دیگر شود، تقوا است.

۵. نسبت حدیث ائمه اثنی عشر با آیه شعوبیه

حدیث خلفای اثنی عشر با آیه شعوبیه چه نسبتی دارد؟ از یک سو آیه می‌گوید هیچ فردی بر فردی دیگر به خاطر اموری همچون تعلق به قبیله برتری ندارد و نباید تفضیل داده شود؛ اما از سوی دیگر، مطابق آن حدیث، هرگاه مثلاً فقط دو نفر بر روی زمین باقی مانده باشند و یکی از آن دو قرشی باشد، او باید امام و خلیفه شود. به نظر می‌رسد که دست کم با این تبیین از حدیث نمی‌توان منکر تضاد آن با قرآن شد.

چنانکه لزوم تقدم قرشی بر غیرقرشی در امامت و خلافت با عقل نیز سازگار نیست؛ چراکه تعلق به قبیله یا خاندانی خاص عقلاً فضیلت نیست و لذا وقتی شخصی فقط به خاطر همین ویژگی بر دیگران مقدم می‌شود، این تقدم مصداق بارز «تقدم مفضول بر فاضل» یا «احد المتساوین بر دیگری» می‌شود که عقلاً قبیح است. (طوسی، ۱۴۰۶ ق، ۳۰۹) دلیل عقلی دیگر «نقض غرض» است. (فاضل مقداد، ۱۳۷۸ ش، ۱۶۷) غرض از نصب امام، هدایت، رشد و ترقی مردم است (الانبیاء: ۷۳؛ السجده: ۲۴) و در امامت غیر کامل حتی اگر قرشی باشد بر کامل غیرقرشی این غرض حاصل نمی‌شود. لزوم قرشی بودن امام و خلیفه افزون بر عقل، با سنت نیز منافات دارد. از پیامبر خدا نقل شده است: «هر کس کاری را به غیر خودش واگذار کند و در میان افرادش کسی باشد که از آن شخص برای آن کار سزاوارتر باشد، به خدا، پیامبرش و همچنین به جامعه مسلمانان خیانت کرده است». (سرخسی، ۱۴۱۴ ق، ۱۰۹/۱۶) با توجه به این که صرف قرشی بودن باعث شایستگی و برتری شخص نمی‌شود، نتیجه فرمایش پیامبر مبنی بر این که باوجود قرشی غیر قرشی به خلافت و امامت نمی‌رسد، مصداق خیانتی می‌شود که خودشان از آن نهی کرده‌اند!

چنانکه از یک سو به باور شیعه نصب امام و خلیفه بر عهده خداست (البقره: ۳۰، ۱۲۴ و ۲۴۷) و از سوی دیگر، مطابق

احادیث نبوی از جمله «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَنْظُرُ إِلَى أَجْسَامِكُمْ وَلَا إِلَى أَسْمَابِكُمْ وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ، فَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ صَالِحٌ تَحَنَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَإِنَّمَا أَنْتُمْ بَنُو آدَمَ وَأَحِبَّكُمْ إِلَيَّ أَنْتَقَاكُمْ» (طبرانی، بی تا، ۲۹۷/۳) خداوند به حسب و نسب اشخاص نگاه نمی‌کند و مهم برای او تقوا است؛ بنابراین، چگونه ممکن است امری همچون قرشی بودن در مسئله امامت شرط شده باشد؟ مردی به امام رضا (ع) عرض کرد: به خدا سوگند بر روی زمین مردی از جهت پدرانش اشرف از شما نیست. حضرت فرمود: تقوا آنان را شریف کرد و اطاعت از خداوند آنان را به این مقام رساند. آن مرد دوباره عرض کرد: به خدا سوگند شما بهترین مردم هستید. حضرت به او فرمود: سوگند نخور! هرکه از من پرهیزکارتر و مطیع‌تر از خداوند باشد، او از من بهتر است و به خدا سوگند آیه «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَقَاكُمْ» هنوز نسخ نشده است. (صدوق، بی تا، ۲۳۶/۲)

۶. اثبات سازگاری حدیث با قرآن، عقل و سنت

تاکنون به این نتیجه رسیدیم که حدیث خلفای دوازده گانه نه تنها با قرآن بلکه حتی با عقل و سایر احادیث معتبر نیز قابل جمع نیست. اکنون می‌خواهیم نشان دهیم که چرا این تعارض بدوی، ظاهری و قابل حل است. در ادامه به دو تبیین مختلف یا دو بیان مختلف از یک تبیین اشاره می‌کنیم. مطابق هر کدام از این دو تبیین یا بیان، نه تنها آن حدیث با قرآن، عقل و سنت مخالفتی ندارد، بلکه کاملاً با آن‌ها هماهنگ است:

۶.۱. طریقت داشتن قرشی بودن خلیفه

این بحث را با دو مثال شروع می‌کنیم. شیعه و سنی از پیامبر خدا نقل کرده‌اند: «صُومُوا لِرُؤْيَيْهِ وَ أَفْطِرُوا لِرُؤْيَيْهِ» (نیشابوری، ۱۴۱۲ق، ۷۶۲/۲) یا «صُمْ لِرُؤْيِيَةِ الْهَلَالِ وَ أَفْطِرْ لِرُؤْيَيْهِ». (طوسی، ۱۳۶۵ش، ۱۵۷/۴) مطابق این روایت، از زمان رؤیت هلال ماه رمضان تا زمان رؤیت هلال ماه شوال، روزه گرفتن واجب است. درباره این که رؤیت هلال موضوعیت دارد یا طریقت، اختلاف است. اگر رؤیت طریقت داشته باشد، مهم علم پیدا کردن به وجود هلال ماه رمضان در آسمان است و مهم نیست که این علم از طریق رؤیت هلال به دست می‌آید یا مثلاً از راه محاسبات نجومی. پیامبر در حدیث فقط یک راه از راه‌های علم پیدا کردن را به عنوان نمونه یا راه غالب آن زمان را بیان کرده‌اند؛ اما اگر رؤیت موضوعیت داشته باشد، علم به وجود هلال از هر راهی کفایت نمی‌کند و شما حتماً باید هلال ماه را در آسمان ببینید تا روزه واجب شود. مثال دوم شهادت است. گواهی شاهدان در دادگاه در اثبات جرم طریقت دارد یا موضوعیت؟ اگر طریقت داشته باشد یعنی مهم علم پیدا کردن قاضی است و اهمیتی ندارد که علم او از طریق شهادت گواهان باشد یا از راه دیگری؛ اما اگر موضوعیت داشته باشد، تنها در صورتی جرم ثابت می‌شود که قاضی از طریق شهادت علم پیدا کند؛ وگرنه علم او از راه‌های دیگر اثری در اثبات جرم ندارد.

پس از ذکر این دو مثال به سراغ بحث اصلی این نوشتار می‌رویم. پیامبر خدا در روایات خلفا یا امامان اثنی عشر در حال معرفی جانشینان خود هستند و آنان را با تعابیر مختلفی از جمله «کلهم من قریش» معرفی کرده‌اند. اگر قرشی یا از ذریه پیامبر بودن در خلافت و امامت موضوعیت داشته باشد، در این صورت بین این روایات و آیه شعوبیه اختلاف است؛ از یک سو آیه می‌گوید هیچ قبیله‌ای از جمله قبیله قریش بر سایر قبایل برتری و فضیلتی ندارد، اما از سوی دیگر روایات می‌گویند که در مسئله امامت که مهم‌ترین شرط آن باید افضلیت باشد، با وجود قریش نوبت به سایر قبایل نمی‌رسد که این یعنی برتری دادن یک قبیله بر سایر قبایل؛ اما اگر قرشی بودن موضوعیت نداشته باشد و فقط طریق شناخت خلفا و

امامان باشد، در این صورت، بین این روایات و قرآن هیچ گونه تضاد و اختلافی وجود ندارد؛ چراکه خلفا و امامان نه به خاطر قرشی یا از ذریه پیامبر بودن، بلکه به دلیل افضلیت به امامت و خلافت می‌رسند؛ اما چون همگی از قبیلۀ قریش یا ذریه پیامبر هستند، قرشی بودن آنان به عنوان راه شناخت آنان بیان شده است.

چنانکه مثلاً روپوش سفید راه شناخت پزشک است و اصطلاحاً طریقت دارد؛ نه این که چون او آن را پوشیده، پزشک شده است و موضوعیت دارد! بنابراین، اگر کسی به شما بگوید: هرگاه بیمار شدی و دو نفر بیشتر نبودند، به آن کسی مراجعه کن که روپوش سفید پوشیده است، منظور او این نیست که چون او روپوش سفید پوشیده شایستگی طبابت را دارد؛ بلکه او می‌خواهد به شما نشانه‌ای را بدهد که به آسانی پزشک را از غیر پزشک تشخیص بدهی.

از جمله اموری که سبب می‌شوند قرشی بودن را موضوع واقعی ندانیم بلکه آن را طریق رسیدن به آن بدانیم، به دو امر اشاره می‌شود:

اولاً تا محمل صحیحی برای روایات وجود دارد، حق نداریم آن‌ها را بر معنایی حمل کنیم که منجر به مخالفت روایات با قرآن و در نتیجه، طرد آن‌ها شود. اگر قرشی بودن را حمل بر طریقت کنیم این روایات مخالفتی با قرآن ندارند و قابل قبول هستند؛ اما اگر آن‌ها بر موضوعیت حمل شوند، منجر به مخالفت آن‌ها با قرآن و طردشان می‌شود؛

ثانیاً در روایات خلفای اثنی عشر فقط به قرشی بودن خلفا اشاره شده و در آن‌ها مطلبی دال بر برتری قبیلۀ قریش بر سایر قبایل نیامده است. این یعنی لزوم قرشی بودن خلیفه از این باب نیست که قبیلۀ قریش از سایر قبایل برتر است؛ بلکه پیامبر خدا در مقام معرفی خلفای خودشان، قرشی بودن را فقط به عنوان یک نشانه و طریق شناخت بیان کرده‌اند. با این بیان مخالفت ظاهری برخی دیگر از احادیث نبوی با قرآن نیز حل می‌شود. مطابق روایتی پیامبر خدا در مقام تبیین آیه شعوبیه فرموده‌اند: «فَأَنَا أَتَقَى أَوْلَادِ آدَمَ [ع] وَلَا فَحْرٌ وَ قَبِيلَتِي خَيْرُ الْقَبَائِلِ وَ أَكْرَمُهَا عَلَى اللَّهِ». (کوفی، ۱۴۱۰ ق، ۴۳۴) ظاهر این سخن که در مقام تبیین آیه سیزده سوره حجرات نقل شده، نه تنها آیه را روشن نمی‌کند، بلکه به نظر می‌رسد که کاملاً با آن در تضاد است! آیه می‌گوید هیچ قبیلۀ ای از سایر قبایل برتر نیست اما پیامبر در مقام تبیین آن می‌فرماید: قبیلۀ قریش برترین قبائل است! اما با کمی تأمل این گمان بدوی برطرف می‌شود؛ چراکه اگر منظور حضرت این بود که قبیلۀ قریش برترین قبایل است اول باید به برتری این قبیله و بعد به برتری خودشان به جهت انتساب به این قبیله اشاره می‌کردند؛ اما حضرت کاملاً برعکس عمل کرده و در آغاز فرموده‌اند: من پرهیزکارترین فرزند آدم هستم و سپس به برتری قبیلۀ قریش به خاطر انتساب به خودشان اشاره می‌کنند: «قَبِيلَتِي»؛ بنابراین، قبیلۀ قریش به خودی خود هیچ فضیلت ذاتی بر سایر قبائل ندارد.

این خلدون نیز موضوعیت نداشتن قرشی بودن خلیفه را به شکل دیگری مطرح کرده است. به باور وی علت لزوم قرشی بودن خلیفه، انتساب این قبیله به پیامبر نبود؛ بلکه چون در آن زمان تنها قبیلۀ قریش عصیبت، استیلا و قدرت لازم را برای تسلیم کردن سایر قبایل داشت، چاره‌ای نبود مگر این که خلیفه حتماً از این قبیله باشد. «بهمین علت در این روزگار امر خلافت و امامت در هر کشور و ناحیه‌ای بکسی تعلق می‌یابد که در کشور خود دارای عصیبت نیرومندی باشد و دیگر عصیبت‌ها را زیر تسلط و سیطره خود در آورد». به باور وی باقلانی نیز وقتی دید قریش دیگر عصیبت لازم را ندارد و غیر قریش حاضر به پیروی از قریش نیست، شرط قرشی بودن خلیفه را حذف کرد. (ابن خلدون، ۱۳۷۵ ش، ۳۷۳/۱-۳۷۵) حتی می‌توان گفت هرکه در مقام توجیه لزوم قرشی بودن خلیفه برآمده، موضوعیت داشتن این ویژگی را نپذیرفته

و قائل به طریقت آن است. برای نمونه، در حاشیه کتاب شرح المواقف آمده است: «الحکمة انهم أشرف الناس نسبا و حسبا و شرائط الرئاسة فيهم كالكرم و الشجاعة و الهیبة في نفوس العرب و لم یکن فی غیرهم ما کان فیهم»، (ایچی، بی تا، ۳۵۰ / ۸) همان طور که مشخص است از نگاه این حاشیه نویس قرشی بودن موضوعیت ندارد و چون طریق به اوصافی است که برای خلیفه و امام لازم است، این وصف مطرح شده است.

۲.۶. عنوان مشیر بودن «قرشی»

این تبیین را نیز با یک مثال شروع می کنیم. شخصی از امام پرسید حدیث شما را از چه کسی اخذ کنیم؟ امام به زراره اشاره کردند و فرمودند: «فاذا أُرِدْتُ حَدِيثَنَا فَعَلَيْكَ بِهَذَا الْجَالِسِ؛ هرگاه حدیث ما را اراده کردی، به این فرد نشسته مراجعه کن». (کشی، ۱۴۰۹ق، ۳۴۷/۱) همان طور که مشخص است نشسته بودن زراره ربطی به ارجاع امام به او ندارد و چون زراره نشسته بود، امام از باب راهنمایی آن شخص فرمود: «جالس»؛ و چنانچه زراره ایستاده بود، امام مثلاً می فرمود: «فَعَلَيْكَ بِهَذَا الْقَائِمِ». (فاضل، ۱۳۷۷ش، ۱۵۶/۲ و ۱۲/۳) مهم فقاهت اوست و علت این که امام به جای این که مثلاً بفرماید: «فَعَلَيْكَ بِهَذَا الْفَقِيهِ»، فرمودند: «فَعَلَيْكَ بِهَذَا الْجَالِسِ» این است که حضرت در آن زمان می خواستند زراره را به آن فرد نشان بدهند و چون اولاً فقاهت قابلیت نشان دادن را ندارد و ثانیاً آن فرد زراره را نه با وصف فقاهت می شناخت و نه با نام، حضرت به وصفی از زراره اشاره کردند که قابلیت نشان دادن را داشته باشد. (محمدی خراسانی، ۱۳۹۱ش، ۲۵۱/۱)

نکته مهم این است که هر چند در این حدیث ظاهراً به علت ارجاع که فقاهت باشد، اشاره ای نشده است اما به قرینه مناسبت حکم و موضوع می توان به آن پی برد. (لجنة الفقه المعاصر، ۱۴۴۱ق، ۲۲۴) آن شخص از امام درباره اخذ حدیث سؤال کرد و امام او را به یک فرد نشسته ارجاع دادند. با توجه به این که نشسته بودن و نبودن در اخذ حدیث تأثیری ندارد، متوجه می شویم نشسته بودن او مهم نیست؛ بلکه چون او شایستگی لازم برای اخذ حدیث را داشته، امام به او ارجاع داده است؛ به عبارت دیگر، نشسته بودن هیچ گونه مدخلیتی در ارجاع امام به زراره ندارد و آنچه دخالت دارد، فقاهت اوست؛ اما نشسته بودن عنوان مشیر به همان فقاهتی است که در ارجاع دخالت دارد.

پس از این مثال به سراغ بحث اصلی می رویم. پیامبر خدا در مقام معرفی جانشینان خود به قرشی بودن آنان اشاره کرده اند. این از یک سو و از سوی دیگر، صرف تعلق یک شخص به قبیله قریش یا خاندان پیامبر دلیل امام بودن او نیست؛ پس چرا پیامبر خدا به این وصف اشاره کرده اند؟ چون هر چند قرشی بودن در رسیدن شخص به امامت تأثیری ندارد و مهم افضلیت است، اما چون افضلیت قابلیت نشان دادن را ندارد، حضرت با استفاده از "عنوان مشیر قرشی بودن" راه شناخت برترین فرد هر زمانه را که امام آن زمان است به مردم نشان دادند. به عبارت بهتر، حلقه مدعیان امامت را تنگ تر کردند و شناخت امام هر زمان را آسان تر کردند؛ بنابراین، قرشی بودن هیچ گونه مدخلیتی در خلیفه بودن ندارد و آنچه دخالت دارد افضلیت اوست؛ اما قرشی بودن عنوان مشیر به همان افضلیتی است که در خلافت دخالت دارد.

ابوزهرة در کتاب تاریخ المذاهب پس از ذکر ادله خود مبنی بر این که چرا قرشی بودن در خلافت شرط نیست، در مقام توجیه روایت خلفای اثنی عشر گفته است: پیامبر خدا در این روایات از آینده خبر داده اند. چنانکه در روایت دیگری فرموده اند: «الخلافة بعدی ثلاثون ثم تصیر مُلکاً عضواً؛ پس از من سی سال خلافت و سپس پادشاهی تندخو است». چنانکه وی در مقام چرایی قول ابوبکر مبنی بر این که «أن العرب لاتدین الا لهذا الحی من قریش؛ عرب ها جز در مقابل

این قبيله از قریش سر تسلیم فرود نمی‌آورند» گفته است: علت این که عرب فقط قریش را می‌پذیرفته این بوده که قریش افضل بوده و بنابراین، افضلیت مناط است. (ابوزهره، ۱۹۹۶م، ۷۹ و ۸۰) کعبی و الهام نیز در مقاله «شرایط حاکم اسلامی از منظر فریقین» راه کاری مشابه ارائه داده و گفته‌اند: روایات قرشی بودن خلیفه اولاً ناظر به ائمه اهل بیت (ع) هستند؛ و ثانیاً جنبه اخباری دارند و انشائی نیستند تا بگوییم یکی از شرایط خلیفه قرشی بودن است. (کعبی و الهام، ۱۳۹۳، ۴۰)

۷. قرشی بودن خلیفه مصداقی از مصادیق لطف الهی

پرسشی که ممکن است پیش بیاید این است که اگر قرشی بودن موضوعیت ندارد، پس چرا همه خلفای پیامبر باید از این قبيله یا خاندان ایشان باشند؟ پاسخ این است که قرشی بودن خلفا و ائمه می‌تواند مصداقی از مصادیق «لطف» خداوند باشد. منظور از لطف هر چیزی است که هر چند بدون آن نیز انجام تکلیف ممکن است اما بدون اجبار مکلف او را به طاعت و انجام تکلیف نزدیک و از معصیت و مخالفت با تکلیف دور می‌کند. (حلی، ۱۳۸۲ ش، ۱۰۶) توضیح آنکه خدا می‌توانست ائمه اثنی عشر که هر کدام افضل مردم زمانه خود بوده‌اند را در قبایل مختلف یا حتی ملیت‌های مختلفی قرار دهد؛ اما این کار شناخت امام و در نتیجه، پیروی از او را سخت می‌کرد. الان که همگی از یک قبيله و خاندان هستند اختلافی به بزرگی این اختلاف در امت اسلامی رخ نداده است (شهرستانی، ۱۴۱۵ ق، ۳۱/۱) و شاهد فرقه‌های بسیاری به خاطر اختلاف در مصادیق خلیفه و امام هستیم؛ لذا خداوند از باب لطف، خلفای پیامبر و امامان امت تا قیامت را در قبيله قریش و ذریه پیامبر قرار داد و با این کار مردم را به اطاعت از امام و خلیفه هر زمان، نزدیک و از مخالفت با او دور کرد.

شاید گفته شود: قرشی بودن تنها شرطی نیست که در آموزه‌های اسلامی اعم از قرآن و سنت، برای خلیفه و امام بیان شده؛ بنابراین، تعلق به قریش، شرط لازم است و نه شرط کافی. این جواب تمام نیست و قرشی بودن چه شرط لازم باشد و چه شرط کافی، مشکل همچنان باقی است؛ چراکه اگر افزون بر افضلیت، قرشی بودن نیز شرط باشد، با توجه به فضیلت نبودن تعلق به قبيله قریش به حکم آیه، لازم می‌آید در فرض تساوی دو نفر، احد المتساوین بر دیگری بدون دلیل مقدم شود که عقلاً قبیح است.

۸. نتیجه

نوع متکلمان مسلمان بر پایه حدیث خلفای دوازده گانه، قرشی بودن را از جمله شرایط خلیفه و امام دانسته و دست کم قرشی را بر غیر قرشی تفضیل و ترجیح داده‌اند. حدیث ائمه اثنی عشر در بدو امر به نظر می‌رسد که نه تنها با قرآن بلکه با عقل و سنت نیز در تعارض است؛ چراکه پیامبر خدا در حالی مطابق «اجماع مرکب» عامه و خاصه خلفای خود و امامان امت را در گروهی، اعم از قبيله یا ذریه خودشان، منحصر کرده‌اند که مطابق آیه شعوبیه تعلق انسان‌ها به قبيله یا خاندانی خاص نباید سبب تفضیل برخی بر برخی دیگر شود. این ویژه‌سازی مصداق تقدم مفضول بر فاضل یا احد المتساوین بر دیگری و عقلاً نیز قبیح است. لزوم قرشی بودن امام با احادیثی که از خیانت بودن انتخاب فردی برای مسئولیتی در حالی که افرادی بهتر از او هستند خبر می‌دهند نیز منافات دارد؛ اما متعارض دیدن حدیث خلفای اثنی عشر با عقل،

قرآن و سنت مبتنی بر فهم نادقیق این حدیث است و در حقیقت، این تعارض بدوی و ظاهری است و نه مستقر و واقعی؛ چراکه قرشی بودن برای امام و خلیفه طریقت دارد و نه موضوعیت و این یعنی خلفا و امامان نه به خاطر قرشی یا از ذریه پیامبر بودن، بلکه به دلیل افضلیت به امامت و خلافت می‌رسند؛ اما چون همگی از قبیله قریش یا ذریه پیامبر هستند، قرشی بودن آنان به عنوان راه شناخت بیان شده است؛ به عبارت دیگر، قرشی بودن «عنوان مشیر» به همان افضلیتی است که در خلافت و امامت شرط است. خداوند از باب لطف، خلفای پیامبر و امامان امت تا قیامت را در قبیله قریش و ذریه پیامبر قرار داده و با این کار مردم را به اطاعت از امام و خلیفه هر زمان، نزدیک و از مخالفت با او دور کرده است.

۹. منابع

- قرآن کریم

۱. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، تفسیر القرآن العظیم، ریاض، مکتبه نزار مصطفی الباز، ۱۴۱۹ق.
۲. ابن بابویه، علی، الإمامة و التبصرة من الحیره، قم، مدرسه الإمام المهدی (ع)، ۱۳۶۳ش.
۳. ابن حزم، علی، الفصل فی الملل والأهواء والنحل، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ق.
۴. ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ش.
۵. ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق.
۶. ابوزهره، محمد، تاریخ المذاهب الاسلامیه، قاهره، دارالفکر العربی، ۱۹۹۶م.
۷. ابوشباب، احمد عوض، الخوارج تاریخهم، فرقهم، و عقائدهم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۶ق.
۸. احمد بن حنبل، مسند، بیروت، موسسه الرساله، ۱۴۱۶ق.
۹. احمدی نورآبادی، مهدی، عرضه حدیث بر قرآن، قم، پژوهشگاه قرآن و حدیث، ۱۳۹۴ش.
۱۰. احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله، قم، دار الحدیث، ۱۴۱۹ق.
۱۱. اشعری، علی، مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین، بیروت، دار النشر فرانز شتاینر، ۱۴۰۰ق.
۱۲. ایجی، عضدالدین، شرح المواقف، قم، الشریف الرضی، بی تا.
۱۳. آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹ش.
۱۴. بخاری، محمد، صحیح بخاری، قاهره، وزارة الاوقاف، ۱۴۱۰ق.
۱۵. بغدادی، عبدالقاهر، اصول الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۱ق.
۱۶. ثعلبی، احمد، الكشف و البیان. بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۱۷. حاکم نیشابوری، محمد، المستدرک علی الصحیحین. بیروت، دار التاصلیل، ۱۴۳۵ق.
۱۸. حلی، حسن، کشف المراد، قم، مؤسسه الإمام الصادق (ع)، ۱۳۸۲ش.
۱۹. جمعی از نویسندگان، معارف کلامی شیعه؛ کلیات امامت، قم، سمت و دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۳ش.
۲۰. ربانی گلپایگانی، علی، امامت در پرتو عقل و وحی، قم، انتشارات حکمت اسلامی، ۱۳۹۲ش.
۲۱. زمخشری، محمود، الکشاف، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۰۷ق.
۲۲. سبحانی، جعفر، دانشنامه کلام اسلامی، قم، موسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۷ش.
۲۳. سرخسی، شمس الدین، المبسوط، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۴ق.

۲۴. سمرقندی، نصر، بحر العلوم، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۶ق.
۲۵. سیدرضی، محمد، نهج البلاغه، قم، مؤسسه دار الهجرة، ۱۴۱۴ق.
۲۶. شهرستانی، محمد، الملل و النحل، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۵ق.
۲۷. صدوق، محمد، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران، جهانبی، بی تا.
۲۸. صفار، حسن، بصائر الدرجات، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۹. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.
۳۰. طبرانی، سلیمان، المعجم الكبير. قاهره، مکتبه ابن تیمیة، بی تا.
۳۱. طبرسی، فضل، إعلام الوری بأعلام الهدی، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۰ق.
۳۲. طبری، محمد، تاریخ الأمم و الملوك، بیروت، بی نا، بی تا.
۳۳. طوسی، محمد، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، بیروت، دار الأضواء، ۱۴۰۶ق.
۳۴. _____، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۳۵. _____، الغیبه، قم، دار المعارف الإسلامیة، ۱۴۱۱ق.
۳۶. _____، تهذیب الأحكام، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۶۵ق.
۳۷. عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الأعظم، قم، دار الحدیث، ۱۳۸۵ش.
۳۸. غلامرضائی، هادی، «ارشادی بودن نصوص امامت»، حکمت کریمان، ۱۴۰۳ش، ۳(۸)، ۱۲۱-۱۴۳.
۳۹. فاضل مقداد، الأنوار الجلالیة، مشهد، آستان مقدس رضوی، ۱۳۷۸ش.
۴۰. فاضل موحدی لنکرانی، محمد، سیری کامل در اصول فقه، قم، فیضیه، ۱۳۷۷ش.
۴۱. فخررازی، محمد، مفاتیح الغیب، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۳۰ق.
۴۲. قاضی عبدالجبار، المعنی فی أبواب التوحید و العدل، بی جا، بی نا، بی تا. (کتابخانه کلام اسلامی نور)
۴۳. قرطبی، محمد، الجامع لأحكام القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش.
۴۴. قمی، علی، تفسیر القمی، قم، دار الکتب، ۱۳۶۳ش.
۴۵. قندوزی حنفی، سلیمان، ینابیع الموده، قم، دار الأسوة للطباعة و النشر، ۱۴۱۶ق.
۴۶. کحالة، عمر. معجم قبایل العرب، بی جا، مؤسسه الرساله، بی تا.
۴۷. کعبی، عباس و الهام، محمدنبی، «شرایط حاکم اسلامی از منظر فریقین»، فقه امامیه، ۱۳۹۳ش، ۲، ۳۱-۵۹.
۴۸. کلبانی العماني، خلیفه عبید، الائمه من قریش من بنی هاشم، بحرین، دار العصمه، ۱۴۲۸ق.
۴۹. کوفی، فرات، تفسیر فرات الکوفی، تهران، وزارت الثقافه و الإرشاد الإسلامی، ۱۴۱۰ق.
۵۰. کشی، محمد، رجال الکشی (إختیار معرفة الرجال)، مشهد، نشر دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ق.
۵۱. کلینی، محمد، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ق.
۵۲. لجنة الفقه المعاصر، الفائق فی الاصول، قم، مرکز مدیریت حوزه های علمیه، ۱۴۴۱ق.
۵۳. ماتریدی، محمد، تأویلات أهل السنة، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۶ق.
۵۴. محمدی خراسانی، علی، شرح کفایة الاصول، قم، الامام الحسن بن علی (علیهما السلام)، ۱۳۹۱ش.

۵۵. معرفت، محمدهادی، علوم قرآنی، قم، تمهید، ۱۳۸۴ ش.
۵۶. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۳ ق.
۵۷. نعمانی، محمد، الغیبه، تهران، نشر صدوق، ۱۳۹۷ ق.
۵۸. نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، قاهره، دار الحدیث، ۱۴۱۲ ق.
۵۹. واحدی، علی، أسباب نزول القرآن، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ ق.
۶۰. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، قم، الهادی، ۱۴۰۵ ق.

